



شهید قاسم سلیمانی

شهید سیدمحسن نصرالله

شهید ابوبهی العنقسی

شهید مصطفی چمران

شهید الوارو آنبلی

شهید حسن شاطری

شهید صن پلرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصن لقری‌آباد

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمعبود حکیم

شهید عماد مغنیه

شیخ ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمزهاده

به روایتی هفتاد و هشت هزار شهید نوجوان داریم، بیش از سی و شش هزار شهید دانش آموز نیز در کشور داریم که در برهه‌های حساس و سزوش‌ت‌ساز به ویژه در تظاهرات‌های ضدطاغوت و همچنین در هشت‌سال دفاع مقدس حماسه‌آفرینی و اقتدار آفرینی کرده‌اند.

پایگاه بسیج برادران آیات‌الله طالقانی و پایگاه بسیج خواجه‌ان اسلمه و مسجد حضرت مهدی(عج) در شهرک طالقانی اسلامشهر مسابقه شهدای دانش‌آموز را با محوریت جزوه‌ای(پی‌دی‌اف) با عنوان «سبک‌بالان و سبک‌باران عاشورایی» که اکثریت مطالب آن بر اساس گزارش‌های متعدد کیهان درباره شهدای نوجوان و دانش‌آموز است، در پاییز ۱۴۰۳ به صورت کشوری برگزار کرد. تفاوت برگزیده مسابقه شه‌دای دانش‌آموز عبارتند از:

امیر علی احمدی، امیر علی محرابی، محدثه سجودی، ابوالفضل رضائزاد، امیر عباس خلیل پور، ابوالفضل صدری، طهاق قاسمی، فاطمه سلیمانی نژاد، امیر رضاپرسناری، پارسا جعفری، علی صابر، محمد عرفان میرزایی کیا، زهرا زارع و محمد آذری. در این مسابقه، شرکت‌کنندگان به ۱۶ سؤال تستی و چهار سؤال تشریحی پاسخ دادند. پاسخ‌های ارسالی شرکت‌کنندگان در این مسابقه از سراسر کشور حکایت از آن داشت که مخاطبان ارتباط قوی و مستحکم با این شهدا برقرار کرده‌اند و اهداف عالی مسابقه در سطوح بالایی محقق شده است. اثرگذاری بالای گزارش‌های کار شده توسط کیهان نیز یکی از عوامل

## بازتاب و اثرگذاری

منبع مسابقه را تشکیل می‌دادند، از پاسخ‌های تشریحی قابل استنباط بود. آخرین سؤال تشریحی مسابقه شهدای دانش‌آموز چنین بود:

«از مطالعه جزوه سبک‌بالان و سبک‌باران عاشورایی چه نتیجه‌ای گرفتید و چه درس‌هایی از شهدای نوجوان و دانش‌آموز آموختید؟»
گزیده‌ای از نتیجه‌گیری‌ها و درس‌آموزی‌های شرکت‌کنندگان در مسابقه شهدای دانش‌آموز را این گزارش نقل می‌کنیم:

**انتخاب راه سعادت ابدی**

«در حقیقت شنیدن، خواندن خاطرات شهدای دانش‌آموز آن قدر آموزنده است که بدنبدن زندگینامه شهدای دانش‌آموز صدها پند دارد برای ما غافلاتی که غرق در دنیا و وابسته مادیات شده‌ایم و آرزوهای دور و دراز در سر داریم… شهدای دانش‌آموز راه سعادت ابدی را انتخاب کردند، چنان در اوج پندبندی و اخلاص بودند که با این ایام جوانی و سرگرمی‌هایش، دوره‌های دوستانه و حتی داشتن خواب آرام در کنار خانواده برایشان بی‌معنی بود. واقعاً زبان قاصر است که بتواند از شجاعت این بزرگمردان کوچک حرفی بزند. گاهی باورت نمی‌شود، احساس می‌کنی شاید افسانه باشد، اما شگفتا که حقیقت محض است و ما توان درک چنین خاطرات و رشادتهایی نداریم. در حقیقت خون هر شهدایی به سان همان شمعی است در تاریکی برای ما غافلان.»

«خوشا به حال سبک‌بالان عاشقی که چنان عاشقانه و خالصانه دعوت حق را لبیک گفتند و تشنه وصال او شدند که خدا هم از همان ابتدا محافظ جان و روحشان شد؛ توانستند از سیم خاردار نفسی عبور کنند تا بتوانند این چنین عارفانه، عاشقانه و سبکبال تا بیکران ها پرواز کنند

و در جوار معبود خویش به آرامش ابدی برسند. نوجوانانی که از همان ابتدای زندگی چنان جسم و روح پاکی داشتند که خدا به ملائکه خود دستور داد حافظ آن باشند، نوجوانانی که همچون گل و پاک و معصوم بودند اما دروصیتنامه‌های خود از خدا طلب غفو و مغفرت کرده بودند، چنان به معبود خود نزدیک بودند و از عمق جان خدا را حس می‌کردند، چنان تشنه رسیدن به وصال حق بودند که ازهمان ابتدای تولد جسم و روح پاکشان به ملکوت اعلی پرواز کرد، منتها به ظاهر زمینی شدند که ثابت کنند برای حقیقت‌ها و ادامه دادن راه شهدای کرپلا سن و سال معنی ندارد، خلوص‌نیت و بندگی لازم است.

نشان دادند با داشتن سن کم هم می‌شود همچون دلآوردمرانی غیور و همانند رزمنده‌ها با در میان نبرد حق علیه باطل گذشتاد و همانند شهدای کرپلا تا ابد نام و یادشان در تاریخ جوادان بماند.»

«یک نوجوان ۱۲،۱۳ ساله واقعاً چگونه می‌تواند این چنین بامعرفت و شناخت قلبی امام زمان خود را بشناسد و حاضرشود برای حفظ خیمه ولایت و دفاع از ناموس این مملکت ازجان شیرین خود بگذرد؟ به همه دانش‌خویش‌ها و سرگرمی‌های ایام نوجوانی پشت یا زبند و تنها دلیل آرامش دل و روحش حضور در جبهه باشد.

آری این شهدای دانش‌آموز، این غنچه‌های پرپر میدان نبرد حق علیه باطل درحقیقت همان قاسم‌های نوجوان اربابزای دشت کرپلا بودند؛ همان علی‌اکبرهای معلوم می‌کفن خمینی کبیر بودند که جان، روح و جسم آنان از جنس نور بود و ملکوت، آنان درحقیقت آسمانی بودند. فرشته‌های زمینی بودند که روحشان تا ملکوت اعلی رفته بودند اما جسمشان را میان ما به جای گذاشتند

## شهادت‌های نوجوان

که نسل آینده بدانند که امنیت و آرامش الان را مدیون چه خون‌هایی هستیم، مدیون چه گل‌های پاک و معصومی هستیم که برپر شدند تا ما بتوانیم معنی واقعی زندگی را بفهمیم. شهدا به وصال حق رسیدند اما در حقیقت هر قطره خون این شهدای مظلوم ستاره‌های شد تا در آسمان تیره و تار شب‌ها بدرخشد و ما که بتوانیم در اوج ظلمت و تاریکی مسیر صراط مستقیم را پیدا کنیم و مبادا جزو غافلان باشیم و دراج ضلالت و گمراهی زندگی کنیم. روح شهدای دانش‌آموز دراج مظلومیت اما عاشقانه و عارفانه به لقاه الله بیوست اما جسم

## شهادت‌های یک نوجوان و دانش آموز نمونه

قدر بدانیم، شجاعت و فداکاری را از مولایمان امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) یادگیریم و الگوی ما بشاند.»

**می‌توان با سن کم الگو شد**
«اموختم که برای شهید شدن لزومی ندارد سن زیادی داشت و یا اینکه در زمان جنگ بود، بلکه باید شهیدگونه زندگی کرد تا در هر عصر و زمان با هر امکانات و شرایط شهادت نصیب ما شود. روح شهید باید به گونه‌ای زندگی کنیم که با سن کم الگوی بزرگ‌تراها شویم:

«من فهمیدم که وقتی یک شخص به دنیا می‌آید، باید خودش بفهمد که برای چه آفریده شده



# بازتاب و اثرگذاری گزارش‌های کیمیا در مورد شهدای دانش‌آموز

کامران پورعباس

مثل شهید سید مهدی فاطمی یک مبارز تمام‌عیار در مقابل طاغوت زمان خود باشیم.

هماند شهید حسین فهمیده شامه و عاشق ولایت‌فقیه باشیم.

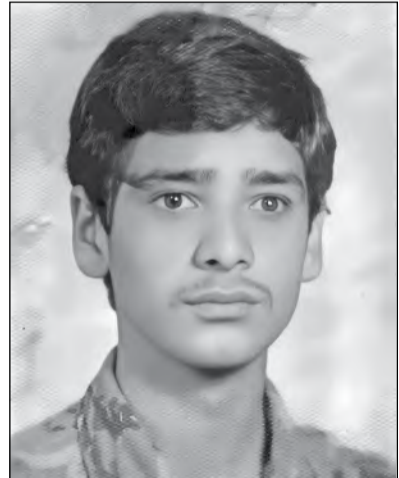
مانند عارف ۱۲ ساله یا همان شهید رضا بناهی باره‌آه، آگاه، آرمانگرا و عاشق اهل‌بیت باشیم و برای تحقق فرج تمام تلاش خود را به کار بگیریم.

همچون شهید بهنام محمدی‌راد در مقاومت و دفاع از کشور به سیدالشهدا اقتدا کنیم و در شهادت ایثار و فداکاری از ایشان الگو بگیریم.

مانند شهیده سهام خیارم و مطهره نارویی که نمادی از مقاومت زنان هستند، مقید به حجاب باشیم و اخلاق و رفتار خوب را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهیم.

از شهید ناصر ابدام آموختم که امر به معروف و نهی از منکر از واجبات و فرایض بسیار مهم، حساس و سزوش‌ت‌ساز اسلامی و بنیادین انبیا و معصومین و اولیای الهی است. امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین اهداف قیام امام حسین(ع) است.

از شهیدان آرمان علی‌روحی، روح الله عجمیان، امیر کمندی و دیگر شهدای افتخاشات ۱۴۰۱، غیرت ابالفاضلی(ع) در مبارزه با بی‌حجابی و بی‌عفتی را آموختم. شهیدایی که با خون خود در دفاع از ناموسشان در برابر دشمن درنده‌خو ایستادند تا از تجاوز و بی‌حرمتی به آنها جلوگیری شود. آموختم مثل شهید ظفر خالدی برای هدفم مبارزه کنیم و مانند شهید علیرضا محمودی پارسا توجه مولایم امام زمان(عج) و جلب رضایت ایشان برایم مهم باشد. فهمیدم مرگ باعزت خیلی بارزتر از زندگی با ذلت و خواری است.



از شهید کشاورز علاقه‌و ارادات به امام زمان(عج) را آموختم. خانواده سلطانی نژاد، ۸ شهید خادم اسلام تقدیم کرده‌اند که برای من نماد مظلومیت و الگوی صبر و استقامت بودند. از شهید کیهان جعفرزاده آموختم در هر کجا و هر مسئولیتی که بر عهده بگیرم، آنجا سنگر من است؛ مدرسه، کارخانه و هر جایی که در آن خدمت کنم. شهید رسول نعمتی به من اهمیت نماز اول وقت را آموخت و از شهید علیرضا کریمی یادگذاشتم. درمان دردهای ما در گرو توسل به اهل‌بیت خصوصاً حضرت ابوالفضل العباس(ع) است.

آموختم مثل شهید علی لندی یاری‌رسان دیگران باشم و دست مستمندان را بگیرم.»
**الگو قرار دادن شهدا، راه عقابت به خیری**
«مطالعه زندگینامه و شهادت هر شهید نوجوان مرا حیرت‌زده می‌کند که با این سن کم چقدر عارفانه زندگی کردند و صحبت کردند و به شهادت رسیدند. جز ترس از خدا هیچ ترسی در دلشان نبود. چقدر اخلاص و گذشت داشتند. ما هم اگر رضایت خدا و عقابت به خیری می‌خواهیم باید شهدا را الگوی خود قرار دهیم و تا می‌توانیم زندگینامه شهدا را مطالعه کنیم، به زیارت مزارشان برویم و هیچ وقت فراموش نکنیم.»

## پیام لاله‌ها

«یک نوجوان و دانش‌آموز نمونه باید در هنگام تحصیل در تمام جبهه‌ها چه فرهنگی، چه هنری، چه تلبلیغات اسلام و در عرصهٔ مبارزه با دشمنان میهن خویش، جنگ نر(جنگ فرهنگی) و جنگ سخت(جنگ نظامی) و دفاع از مظلومان جهان(فلسطین و لبنان، همیشه آماده و آگاه باشد و اجازه ندهد در دوران امروزی با نفوذ در شبکه‌های مجازی او را گمراه و از ائمه و وصیت‌نامه شهدا دور کنند. هر دانش‌آموز باید یک شهید را الگو و چراغ راه خود قرار دهد. الان سربازان کشور ما همان دانش‌آموزان ما هستند که با مطالعه پیشرفت و جمعآوری اطلاعات دقیق و پیشرفت تحصیلی می‌توانند کشور را در همهٔ زمینه‌ها از عوامل خارجی بی‌نیاز کند.»

**شهدا را خداوند گلچین کرده**

«من نتیجه‌ای که از مطالعه این‌ سن جزوهٔ سبک‌بالان و سبک‌باران عاشورایی گرفتم این بود که شهدا را خداوند برای خودش گلچین کرده. وقتی زندگینامهٔ تمام شهدا را می‌خوانیم به یک اخلاق متحد بین آنها پی می‌بریم که تمام آنها احترام به پدر و مادر، کمک به اطرافیان علی‌الخصوص کودکان و سالمندان سرلوحهٔ کارشان بود. عشق به ائمه و دلپسته بودن به یکی از آنها و ادامه دادن راه سیدالشهدا(ع) را در زندگی خود گنجانده بودند و طوری زندگی می‌کردند که رضایت امام زمان(عج) و رهبر خویش را هر روز و هر لحظه داشته باشند.»

«شهدا در زندگی ما نقش بسیار مهمی دارند و ما باید به حرکات و سختان آنها عمل کنیم تا بتوانیم زندگی خوب در دنیا و آخرت داشته باشیم؛ البته با کمک خدای متعال و بزرگ.»

**شهدا رفتند تا ما زنده بمانیم**
«هفتاد و هشت هزار شهید نوجوان داریم که بیش از سی و شش هزار آنها شهید دانش‌آموز هستند. آنها مثل خودمان دانش‌آموز بودند و به مدرسه می‌رفتند. آنها جان خود را برای ما فدا کردند. آنها رفتند تا ما زنده بمانیم… از این شهدا ظاهری برایشان مهم نبود ولی از لحاظ دینی و معرفتی خودشان را قوی می‌کردند، زیرا که غرق دنیا و سرگرمی‌های آن نبودند و در دنیایی فراتر از دنیا و سرگرمی‌های مهم زندگی، اینان از جنس فرشته‌ها بودند و برای افراد عادی قابل درک نیستند. نوجوانان پاک و عساری از گناه بدهاند و به جای خیلی از کارها راه عشق و ایمان به خدای یکتا و عمل صالح را برگزینند. راهشان پر ره رو باد.»

«از مطالعه این جزوه آموختم‌ام که اگر خدا بخواهد در سنین نوجوانی هم می‌توان شهید شد و می‌توان به مراتب بالای ایمان، از خودگذشتگی، شهادت‌طلبی و عارفان رسید. می‌توان در این فرصت کم، ستاره درخشانی از کهکشان شهدای خداوند شد. می‌شود به بالاترین درجه قرب خداوند رسید. می‌شود، بله می‌شود، حتی اگر گذشته را خراب کرده‌ایم، با الگو قرار دادن شهدای نوجوان و دانش‌آموز آینده و آیندگان را خواهیم ساخت. می‌توانیم تأثیر بزرگی را در جامعه اسلامی ایجاد کنیم همان طوری که این شهدا این کار بزرگ را کردند، در هر بخشی از ایران با هر نژاد و رنگ و چهره با هر قد و اندازه و حتی با معلولیت جسمانی و محدودیت‌مان با توکل به خدا قله‌های نامحدود را فتح کنیم چون که ما پیرو دین محمدی(ص)، شیعه امام‌علی(علیه‌السلام) و یسران آقامون مهدی(عج) هستیم.»

«هیچ چیز بهتر از احترام به پدر و مادر نیست، اگر دعای خیر پدر و مادر پشت سر شما باشد، در هر کاری موفق خواهیم شد.»

**بزرگی به سن و سال نیست**
«بزرگی به سن و سال نیست، در هر سن می‌توان بزرگ بود. از شهدا یاد گرفتم مهربان باشیم، فداکار باشیم، در راه وطن از جان و مالم دریغ نکنم، اهل نماز باشیم…»

«شهدا ارادت خاصی به ائمه اطهار و امام زمان(عج) و حضرت ابوالفضل(ع) و امام حسین(ع) داشتند…»
(آرزوی خیلی از آنها این بود که راهی که امام حسین(ع) رفته را بروند و ادامه دهند و شهید(عج) هستند.

«من به شخصه تا حالا از زندگی شهدای دانش‌آموز اطلاعات زیادی نداشتم ولی وقتی کتاب را خواندم و شهیدان را شناختم خیلی خیلی برایم جالب بود و واقعاً افسوس خوردم که چرا من نتوانستم مثل این عزیزان باشم. نماز اول وقت، عاشق خدا و ائمه بودن، احترام به پدرو مادر، کمک به دیگران و از خودگذشتگی، همه اینها چیزهایی هست که باید از زندگی شهدا درس بگیریم. دختران سرزمینم خواهش می‌کنم با بی‌حجابی خون این شهدا را پیمال نکنید، این شهدا به خاطر ما از جان خودشان گذشتند، پس لطفاً حجاب خودتان را رعایت کنید. پسران سرزمینم هم باغیرت باشند، همیشه ادامه‌دهنده راه شهدا باشند.»

«من نتیجه گرفتم که اگر می‌خوام من هم شهید بشوم، باید در این دنیا همانند شهدا زندگی کنم و اگر از دوران نوجوانی تغییر کنم و خدا و ائمه را بیشتر بشناسم، خیلی زودتر می‌توانم به آرزویم برس. شهادت این دست پیدا کنم. همچنین فهمیدم که آرزوی شهادت، آرزوی دوری نیست، دست یافتنی هست. حتماً نباید جنگ باشد که شهید شد، مثل شهداي شاهرچا، مثل علی لندی و بقیه در دوران معاصر که جنگ نیست هم می‌توان شهید شد.»

صفحه ۷

دوشنبه اول بهمن ۱۴۰۳

۱۹ رجب ۱۴۴۶ – شماره ۳۳۷۷۶



سردار ابراهیم محمزهاده

دو سال بعد از شهادت احمد صمیمی ترک و چند روز قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط جمهوری اسلامی، شبی احمد را در عالم رؤیا دیدم و چه ملاقات زیبایی بود! کنار نهری بزرگ با آبی زلال ایستاده بودم و در برابر نگاهم، ستونی از لاله روی آب در حرکت بودند. در میان هر لاله، تصویر شهیدی قرار داشت! بسیاری از شهدا، هنگام عبور به من لیخنند می‌زدند. دقیق‌تر شدم، بعضی از شهدا را می‌شناختم. ناگهان احمد را دیدم! یکه خوردم و هیجان‌زده گفتم: «احمد! این‌جا چه کار می‌کنی؟» او از آن حالت بیرون آمد و کنار آب در مقابلم ایستاد.

دوباره پرسیدم: «احمد جان! لحظهٔ جان دادن چطور بود؟ الان کجا هستی و چه کار می‌کنی؟» جواب داد: «من اصلاً متوجه جان دادن نشدم. فقط به یک سوزش حس کردم و بعد دیدم جنازهام روی زمین افتاده. هر جا که جنازهام رو بردن، منم باهالش بودم. در مراسم شهدا و بیرجند … حتی روز تشییع جنازهام مادر و خواهرم رو دیدم که گریه و بی‌تابی می‌کردن… هر چی بهشون می‌گفتم: «صبور باشن…» متوجه نمی‌شدن. فقط وقتی می‌خواستن جنازهام رو توی قبر بذارن، فهمیدم که باید وارد قبر بشم و کمی ناراحت شدم و احساس کردم این مرحله، هر مرحلهٔ جدیدی هست.»

همان وقت‌ها در شهرستان خودم، مشغول ساخت خانه و درگیر بنای بودم. احمد با اشاره به این موضوع گفت: «چرا خودت رو این‌قدر گرفتار دنیا کردی؟ دنیا رو رها کن و بیا!» چند لحظه مکث کردم و در جوابش گفتم: «منم دوست دارم پیش شما بیام، ولی از دو چیز می‌ترسم: اول از جان دادن…»

– کسانی که در راه خدا شهید می‌شن، جان دادن برایشون اصلاً درآورد و مشکل نیست. چهرهٔ دختربچه چند ماهه‌ام یادم و ادامه دادم: «دومی هم این که در دخترم خیلی علاقه دارم.»

احمد دوباره گفت: «تفاقاً همین‌جایش مضر هست!» و باز مرا به ترک دنیا نصیحت کرد. جالب اینکه در زمان حیات دنیوی، سسر احمد مو نداشت، ولی در خواب مو داشت و بسیار زیبا بود. علتش را پرسیدم، گفت: «بایغی که ما وارثش شدیم، آدم‌های ناقص رو جا نمی‌دن. مگه این رو نشنیدی که شهید کامل می‌شه و در اون نقش نمی‌مونه؟! برای همین هست که الان سرم مو داره!» دوباره در مورد اینکه الان کجا هستند و چه کار می‌کنند پرسیدم، گفت: «اینجا باغ‌هایی مجلل و سفید به ما دادن که در هر کدام قصرهایی متعلق به ماست… من هنوز نتونستم تموم باغم رو بگردم و همه‌جایش رو ببینم!» گرم صحبت بودیم که دیدم کم کم ستون شهدا رو به اتمام است! پرسیدم: «احمد! چرا این طور شد؟ اینکه داره تموم می‌شه؟! معنالش چیه؟»

نگاهی به لاله‌ها انداختم و جواب داد: «جنگ هم داره تموم می‌شه و اینها هم شهداي آیندگان!» ناگهان تصویر صفر علی رضایی را در صف لاله‌ها و بین آخرین نفرات دیدم که جلو آمد و عبور کرد! آن زمان آقای رضایی زنده بود و جانشین و قائم‌مقام گردان امام علی(ع) در لشگر ویژه شهدا! صبح روز بعد، به محض اینکه بیدار شدم، پیش صفرعلی رضایی رفتم تا دربارهٔ رؤیای شب قبل با او صحبت کنم. اتفاقاً او هم به طرف من می‌آمد و لیخنند معنی‌داری زدا شایدم می‌دانست که به چشم یک شهید نگاهش می‌کنم. خوابم را برایش تعریف کردم، ولی هنوز ماجرای گل‌های لاله و شهدا را تعریف نکرده بودم که گفت: «بله، منم در میان اون‌ها هستم!» یک لحظه چهره‌اش بارفروخته شد و به فکر فرو رفت. ما نگرانی گفتم: «نه آقای رضایی، این چه حرفیه؟ شما از کجا می‌دوبین که همچین حرفی می‌زنینی؟!»

آقای رضایی گفت: «اون گل‌هایی که تو دیدی رو من هم دیدم. من تصویرم رو در میان تصویرها دیدم و اتفاقاً گل لالهٔ من اواخر ستون قرار داشت!»
برایم عجیب بود! او همان صحنه‌ای را دیده بود، که دیده بودم! جالب‌تر اینکه تنها دو روز پس از رؤیایی که دیدم قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل توسط ایران پذیرفته شد و خبر از خاتمه جنگ داد.

و صفرعلی رضایی هم در عملیات مرصاد شهید شد!
**خاطره‌ای از شهدا احمد صمیمی ترک و صفرعلی رضایی راوی: احمد احمدی**

مقاومت در فضای مجازی

# حقوق کارگری فرماندهان در دفاع مقدس

فرماندهان نظامی ایران در زمان جنگ تحمیلی حقوقشان وزارت کاری بود و حتی با دریافتی رزمندگان عادی تفاوتی نداشت.

به گزارش دانشجو، پایه حقوق کارگران در آخرین سال جنگ یعنی سال ۱۳۶۷، روزانه ۸۳۰ ریال بوده به عبارتی ماهیانه حدود ۲۵ هزار ریال یا همان ۲ هزار و ۵۰۰ تومان. این در حالی است که شهید حاج قاسم سلیمانی که خود فرمانده لشکر ۴۱ ناله‌ره در دوران دفاع مقدس بودند، می‌گفتند: «در پایان جنگ کسی فکر نمی‌کرد حقوق فرمانده سیاه ۲ هزار و ۵۰۰ تومان است و حقوق رزمنده عادی هم ۲ هزار و ۵۰۰ تومان است.»

رزمنده‌ها این یعنی افرادی که برای دفاع از کشور و دینشان همسر و فرزندانشان را رها کرده و به جبهه‌های رفتند که معلوم نبود می‌توانند زنده از آن برگردانند یا نه، همان پایه حقوقی را می‌گرفتند که برای کارگران تعیین شده بود.

طبق گفته امیرحسین قاضی‌زاده‌شامی رئیس سابق بنیاد شهید، در دوران دفاع مقدس بیش از ۶۲۹ هزار نفر جانباز شدند و حدود ۲۰۰ هزار نفر هم به شهادت رسیدند. محسن رفیق دوست وزیر سیاه در دوران جنگ تحمیلی هم تعداد رزمندگان حاضر در جنگ تحمیلی را ۲ میلیون نفر می‌داند.

از طرف دیگر فرماندهان جنگی ایرانی در دوران دفاع مقدس، دوشادوش سربازان می‌جنگیدند و برخلاف فرماندهان نظامی سایر کشورها، از محلی امن فرمان‌ها را صادر نمی‌کردند. با این حال حقوق آنها هم مثل حقوق رزمندگان عادی، هم‌اندازه حقوق کارگران بود.

سردار سلیمانی دلیل راضی بودن رزمنده‌ها به این حقوق پایین را این‌طور توضیح می‌دادند: «رزمنده‌ها در جنگ تحمیلی توقع پاداش نداشتند. جنگ ما رتبه‌ای نبود. سردار و سرهنگ کلمات رایج نبود. کلمه رایج، «برادر» بود؛ برادر حسین، برادر احمد، برادر مهدی و…»

برای بریدن درختان آمده بودند مثل همیشه…

با دلی بر کینه سری می‌انداختم این بار با تیزترین تبرها با هزاران تیشه وصل به ساقه و ریشه درخت مانند بر جا تونمند و با پر جا خود زخم خوردند و کاری از پیش نبردند

علیرضا چخماقی